



سید احمد الحسن (ع) می فرمایند:

(جَنَّتْ بِكُلِّ مَا جَاءَ الْاَنبِیَا وَ الْمُرْسَلِینَ وَلَمْ یَبْقَیْ اِلَّا الْعَذَابِ)

با همه آن چیز که انبیا و فرستادگان قبل از من آمده اند به سوی شما آمده ام و چیزی جز عذاب باقی نمانده است. (کتاب روشنگری)

عبادت

اولین انسانی که خلق شد پدرمان آدم علیه السلام بود و اولین فرمان از جانب خداوند برای ملائکه و هس آن کس که به همراه آنها بود، سجده به آدم علیه السلام بود که در واقع سجده به نور محمد صلی الله علیه و آله و سلم و علی علیه السلام که در صُلب آدم جای داشتند

سید احمد الحسن علیه السلام

به خداوند روی آورند و به برتر بودن او (ع) نسبت به خود، اعتراف نمایند. به این صورت این سنت الهی در زمین جاری شد؛ سنت خداوندی که در آن هیچ تبدیل و تغییری نیست. خداوند، جانشینان و حجت‌هایش (ع) را مبعوث می‌فرماید و بندگانش را به اطاعت از آنها امر می‌کند؛ بنابراین اطاعت از آنها، اطاعت از خداوند و نافرمانی از آنها، معصیت خداوند می‌باشد.

اما شریعت، در زیر بال‌های آنها قرار گرفته است و آنان، مبلغان شریعت هستند. پس عمل به شریعت و پذیرفتنش بدون اطاعت از آنها و سر سپردن به آنها و تسلیم شدن در برابر آنان هیچ ارزشی ندارد.
چطور ارزش داشته باشد؛ در حالی که حکم او سبحان و متعال میان اهل آسمان و اهل زمین یکسان است. ابلیس که لعنت خدا بر او باد طرد نمود و او لعنتش فرمود؛ چرا که سجده بر آدم را نپذیرفت و بر او تکبر ورزید، با اینکه عبادت خداوند را به غیر از این مورد، رد نکرده بود و آن گونه که روایت شده است، در عبادت خداوند بسیار کوشا بود. (امیر المؤمنین (ع) می‌فرماید: «... پس عبرت بگیرد از آنچه خداوند با ابلیس کرد: کار طولانی، تلاش سخت و بندگی شش هزار ساله‌اش را که روشن نیست، بر حسب سال‌های این جهان برآورد شده است یا سال‌های جهان دیگر در برابر ساعتی تکبر ورزیدن، پوچ ساخت. پس از ماجرای ابلیس، با گناهی همسنگ او، کیست که از عذاب الهی رهایی تواند؟ هیچ کس! خداوند سبحان هرگز انسانی را با گناهی که فرشته‌ای را با آن گناه بیرون راند، به بهشت اندرون نبرد. حکم او در میان اهل آسمان و اهل زمین، یکسان است و میان خدا و هیچ یک از بندگانش مصالحه‌ای نیست که چیزی را که بر همه‌ی جهانیان حرام کرده است، بر آن بنده مباح نموده باشد. پس ای بندگان خدا! بترسید از اینکه دشمن خدا شیطان شما را به بیماری خود (تکبر و خودپسندی) دچار گرداند و به ندای خود شما را از جای برانگیزد و سواران و پیادگان خود را بر شما فرود آورد. به جان خودم سوگند که او تیر تهدید در کمان رانده و کمانش را سخت کشیده است و از جایی نزدیک بر شما تیر می‌افکند و گفته است: «قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لِأَزِيَّنَ لَكُم فِی الْأَرْضِ وَلَاغْوِيَنَّكُمُ الْجَمْعِینَ» (گفت: ای پروردگار من، از آن رو که مرا نومید کردی، در روی زمین بدی‌ها را در نظرشان بیارایم و همگان را گمراه کنم)....» (نهج البلاغه: ج ۲ ص ۱۳۸).

عبادت!؟

به طور ساده و به دور از هر پیچیدگی، عبادت خداوند سبحان و متعال یعنی اطاعت از خداوند و سر سپردن به امرهای و نهی‌های او؛ از همین رو است که امتحان اول برای عقل اول یعنی حضرت محمد (ص) در عالم عقل بسیار ساده و خالی از هر گونه تفصیلی بود؛ فرمود: پشت کن، پشت کرد و فرمود: پیش آی، پیش آمد.

امام صادق (ع) می‌فرماید: «عقل و لشکرش را بشناسید تا هدایت شوید، و چهل و لشکرش را بشناسید تا هدایت شوید». سماعه گوید: عرض کردم، فدایت شوم، غیر از آنچه شما بما فهمانیده‌اید، نمی‌دانیم. حضرت (ع) فرمود: «خداوند تبارک و تعالی عقل را آفرید. عقل اولین مخلوقش از روحانیون از سمت راست عرش از نورش بود. به او فرمود: برو، و او رفت. سپس به او فرمود: پیش آی، و پیش آمد. خداوند تبارک و تعالی به او فرمود: تو را بر خلقتی عظیم خلق نمودم و بر تمام مخلوقاتم کرامت بخشیدم. سپس چهل را از دریای شور و ظلمانی آفرید و فرمود: برو، و او رفت. سپس به او فرمود: پیش آی، و پیش نیامد. خداوند عزوجل فرمود: تکبر ورزیدی، پس تو را لعنت کردم. سپس برای عقل هفتاد و پنج سرباز قرار داد...» تا آخر حدیث»(علل الشرایع: ج ۱ ص ۱۱۴ ؛ کافی: ج ۱ ص ۲۱، یا اندکی اختلاف).

حال که عبادت به طور سادگی به معنی اطاعت می‌باشد، هر کس خدا را اطاعت کند، بنده‌ی خدا است و هر کس خدا را اطاعت نکند، خداوند سبحان و متعال را بندگی نمی‌کند؛ حتی اگر در ابتدا از او چیزی ظاهر شده باشد که بر اطاعت از خدا دلالت کند؛ مثل رفتن چهل. شخص ظاهرترین گمان می‌کند که پشت کردن یا رفتن چهل در جهت اطاعت از فرمان خداوند بود. ولی اگر کمی تدبیر و دقت کنیم، درمی‌یابیم که در واقع، اطاعت از هوای نفس خودش بود؛ درست مانند عبادت ابلیس که تکبر و معصیتش از او پیشی گرفت. اگر به این زمین نگاهی بیندازیم، درمی‌یابیم که اولین انسانی که خلق شد پدرمان آدم (ع) بود و اولین فرمان از جانب خداوند برای ملائکه و هر آن کس که به همراه آنها بود، سجده به آدم (ع) بود که در واقع سجده به نور محمد (ص) و علی (ع) که در صُلب آدم جای داشتند، بود و این سجده، برای خداوند سبحان و متعال می‌باشد و آدم (ع) فقط قبله‌ای برای ملائکه بود که با آن

وصیت رسول خدا(ص)

در شب وفات



امام صادق (ع) از پدرانش... از امیرالمومنین علی ع خبر داد که رسول الله (ص) در شب وفاتش به امام علی (ع) فرمود:

”ای ابا الحسن کاغذ و دواتی بیاور. رسول الله (ص) وصیتش را به امام علی (ع) املاء نمود تا به جایی رسید که فرمود: یا علی بعد از من دوازده امام است و بعد از آن ها دوازده مهدی خواهد بود... تا به فرزندش (م ح م د) مستحفظ از آل محمد واگذارنماید. آن ها دوازده امام هستند و پس از آن ها دوازده مهدی خواهند بود، پس(هرگاه وفاتش رسید، وصیت و جانشینی) را به فرزندش که نخستین نزدیکان است، تسلیم می نماید. او سه نام دارد. نامی مانند نام من ونام پدرم وآن عبد الله واحمد واسم سوم مهدی است و او اولین مؤمنین است”

(ترجمه کتاب غیبت شیخ طوسی : ص ۳۰۰ ح ۱۱۱)

نسب سید احمد الحسن(ع)

سید احمدالحسن فرزند سید اسماعیل فرزند سید صالح فرزند سید حسین فرزند سید سلمان فرزند امام محمد بن الحسن العسکری علیه السلام می‌باشد. سید احمد الحسن، وصی و فرستاده امام مهدی علیه السلام می باشد که برای هدایت و زمینه سازی ظهور مقدس مبعوث شده است. همان یمانی موعود برای شیعیان و همان مهدی متولد شده در آخرالزمان نزد اهل سنت که رسول الله ص بشارت تولد ایشان را دادند. و فرستاده ای از سوی حضرت عیسی (ع) و حضرت ایلیا (ع) برای مسیحیان و یهودیان می باشد. ایشان دعوت الهی خود را به دستور پدر بزرگوارش امام مهدی علیه السلام در سال ۱۹۹۹ میلادی در نجف اشرف پایتخت دولت عدل الهی آغاز نمودند و از آنجا دعوت امام مهدی علیه السلام همچون دعوت رسول الله (ص) به همه جهان انتشار یافت.

ایشان برای اثبات حقانیت خود به قانون معرفت حجت های الهی احتجاج می کنند:

این قانون از سه اصل تشکیل می‌شود:

۱) نص الهی؛ یعنی وصیت شب وفات رسول الله ص را مطرح کرده اند و نام مبارک احمد به عنوان مهدی اول در آن ذکر شده است و ۲) علم و حکمتی که برای هدایت همه مردم ارائه داده اند و با آن همه علمای ادیان را به تحدی فرا خوانده و ۳) پرچم البیعهالله(دعوت به حاکمیت خدا)

سردیس

«يَايَاكَ نَعْبُدُ وَيَايَاكَ نَسْتَعِينُ»

دوری از صراطِ حَیْم و دوزخ را که همان «صراط‌المغضوب علیهم» (راه کسانی که بر ایشان غضب شده است) در عالم ملک و ملکوت است، خواستاریم؛ یعنی درخواست دور شدن از راه‌های جهل و لشکریانش. خداوند متعال می‌فرماید: (و به عهد خدا وفا کنید. اینها است آنچه خدا شما را به آن سفارش می‌کند؛ باشد که پند گیرید * و این است راه راست من، از آن پیروی کنید و به راه‌های گوناگون مروید که شما را از راه خدا پراکنده می‌سازد. اینها است آنچه خدا شما را به آن سفارش می‌کند؛ شاید پرهیزگار شوید). (انعام: ۱۵۲ و ۱۵۳).

چرا که در تمایل داشتن نفس به برخی سربازان جهل، خطر بزرگی نهفته است؛ حتی اگر انسان به بعضی از راه‌های صراط مستقیم هدایت شده باشد.

مثال: اسلام (تسلیم شدن) راهی از راه‌های صراط مستقیم است. از جمله راه‌های دیگر، ایمان، ولایت، عقاید صحیح، فقه، علم، عمل و اخلاص می‌باشد. در کنار این راه‌ها، انسان با امیال، هوای نفس، شیطان و زینت‌های دنیا روبه‌رو می‌شود؛ (گفت: حال که به چیزی مرا گمراه نمودی، من هم ایشان را از راه راست تو منحرف می‌کنم * آنگاه از پیش و از پس و از چپ و از راست بر آنها می‌تازم و بیشتریشان را سپاس‌گزار نخواهی یافت). (اعراف: ۱۶ و ۱۷).

از اهل بیت عصمت و طهارت (ع) با این مضمون روایت شده است: «صِرَاطُ الذِّیْنِ اُنْفَمَتْ عَلَیْهِمْ» یعنی به نعمت عمل و اخلاص؛ و به طور خلاصه، نعمت دین خالص، و دین خالص تنها از آن خداوند است.

در این آیه یعنی «صِرَاطُ الذِّیْنِ اُنْفَمَتْ عَلَیْهِمْ» بازگشتی به ستایش خداوند سبحان و شکر او و اقرار و اعتراف به فضل او وجود دارد؛ چرا که در آن، بنده، عبادت و طاعتش برای خداوند را نعمتی از نعمت‌های الهی برمی‌شمارد؛ در حالی که هر فضل و نعمتی از جانب خداوند است؛ هر فضلی!

در اینجا درخواست هدایت، مراتبی دارد که کم‌ترین آن، شناخت راه حتی به طور مختصر– و سیر کردن در آن می‌باشد. اگر با فضل و رحمت خداوند به آن مراتب اعلای قدسی برسد، از کسانی خواهد بود که خداوند ایشان را نعمت ارزانی داشته و جزو کسانی است که نیکویی و احسانی از جانب خداوند به سوشان پیشی گرفته است. اگر با هدایت به بعضی از راه‌های سلامتی (سُبل السلام) در این مسیر حرکت نموده، به همراه کسانی خواهد بود که اهنگ اطاعت از خدا و رسولش را می‌کنند که در زمان ما اطاعت از امام مهدی (ع) را معنا می‌دهد؛ حتی اگر بعضی از چهل‌ها و تباریکی‌ها که گاهی اوقات نفشش با آنها گره خورده است، بر او غالب شود که در این صورت با این مانع، دچار لغزش می‌شود و در آن حفره سقوط می‌کند؛ ولی با این وجود دوباره می‌ایستد و از نو شروع می‌کند. مَثَل چنین بنده‌ای چه بسا کسی باشد که رحمت خداوند او را درک کرده باشد و همراه با کسانی شود که خداوند آنها را نعمت عطا فرموده است. ولی جزو آنها نباشد. پس نیک بنگر: «فَاُولَئِکَ مَعَ الذِّیْنِ اَتَمَّ اللَّهُ عَلَیْهِمْ» (او همراه با کسانی خواهد بود که خدا انعامشان داده است)؛ والحمد لله وحده (و حمد و ستایش تنها از آن خداوند یکتا است). (نسا: ۶۹)

مهدی اول، یعنی موعود کیست؟

قسمت چهارم :

■ در روایت یحانی چند نکته ی بسیار مهم وجود دارد:

۱- « جایز نیست مسلمانان از او (یحانی) سرپیچی کنند، و اگر کسی این کار را انجام دهد از اهل جهنم می‌باشد.» (روایت امام باقر ع)
و این یعنی یحانی صاحب ولایت الهی است، و شخصی بر مردم حجت نخواهد بود، به طوری که روی گردانی از وی ، انسان را وارد جهنم کند حتی اگر نماز بخواند و روزه بگیرد، مگر این که از خلفای خداوند بر زمین باشد، که همان پیامبران و فرستادگان وامامان ومهدیین می‌باشند.

احمد الحسن احمد Alhasan

روشنگری از فرستاده و عذاب

«وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّن نَّبِيٍّ إِلَّا أَخَذْنَا أَهْلَهَا بِالْأَسَاءِ وَالضَّرَاءِ لَعَلَّهُمْ يَضُرَّعُونَ * ثُمَّ بَدَّلْنَا مَكَانَ السَّيِّئَةِ الْحَسَنَةَ حَتَّى عَفَوْا وَقَالُوا قَدْ مَسَّ آبَاءَنَا الضَّرَاءُ وَالسَّرَاءُ فَأَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ» (و ما هیچ پیامبری را به هیچ قریه‌ای نفرستادیم، مگر آنکه ساکنانش را به سختی و عذاب گرفتار کردیم. باشد که تضرّع کنند * سپس جای بلا و محنت را به خوشی و خوبی سپردیم تا شمارشان افزون شد و گفتند: آنها پدران ما بودند که دچار سختی و بیماری شدند. ناگهان آنان را بی‌خبر فروگرفتیم). (اعراف: ۹۴ و ۹۵)

«وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِّن قَبْلِكَ فَأَخَذْنَاهُم بِالْأَسَاءِ وَالضَّرَاءِ لَعَلَّهُمْ يَتَضَرَّعُونَ * فَلَوْلَا إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا تَضَرَّعُوا وَلَكِن قَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ * فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمُ أَبْوَابَ كُل شَيْءٍ حَتَّىٰ إِذَا فَرَجُوا بِمَا أَوْتُوا أَخَذْنَاهُم بَغْتَةً فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ» (هر آینه بر امت‌هایی که پیش از تو بودند، رسولانی فرستادیم و آنان را به سختی‌ها و آفت‌ها دچار کردیم تا مگر زاری کنند * پس چرا هنگامی که عذاب ما به آنها رسید زاری نکردند؟ زیرا دل‌هایشان را قساوت فرا گرفته و شیطان اعمالشان را در نظرشان آراسته بود * چون اندرزهایی را که به آنها داده شده بود فراموش کردند، درب‌های هر چیزی را به رویشان گشودیم تا از آنچه یافته بودند شادمان گشتند، پس به ناگاه فرو گرفتیمشان و همگان نومید گردیدند). (انعام: ۴۴)

«سنت الله و لن تجد لسنة الله تبديلاً، و لن تجد لسنة الله تحويلاً» (سنت خداوند است و در سنت خداوندی تبدیلی نیست، و در سنت خداوندی تغییری نیست).
سنت خداوند سبحان و متعال در میان اهل شهرها هنگام فرستادن فرستاده‌ای برای آنها به این صورت است که آنان را به رنج و عذاب دچار می‌کند. این رنج و عذاب که معمولاً به سبب تسلط طاغوتیان بر اهل زمین است همانند تسلط فرعون مصر بر بنی اسرائیل و تسلط نمودر بر قوم ابراهیم(ع)– و زبان اقتصادی که عبارت از نقص در اموال و اندک شدن برکت در محصول و نسل و تجارت می‌باشد، به طور عادی

قسمت اول:

جایگاه وصیت در کتاب مقدس

قانون شناخت فرستادگان خداوند چه می باشد؟

این قانون عبارت است از روش هایی که بوسیله آن می توان فرستاده الهی را شناخت و آن را از مدعیان دروغین تمییز داد .

این قانون به ما کمک می نماید که اشتباه گذشتگان را در دشمنی با فرستاده الهی تکرار نکنیم.

همچنین این قانون در هر فرستاده ای که از سوی خداست ، وجود دارد و آن عبارت است از :

اول: وجود نص و تأکید بر آن فرستاده در کتب فرستادگان الهی دیگر ، و احتجاج او بر آن نصوص.

دوم : داشتن علم و حکمت ، بگونه ای که سایرین از آوردن چنین حکمتی عاجز باشند .

سوم : دعوت به حاکمیت خداوند و اقرار به آن .

و این سه ، قوانینی هستند که مسیر شناخت فرستاده خداوند را هموار می نمایند. در ادامه در هر بخش هر یک از این قوانین را با ذکر مثال از کتاب مقدس ،اثبات خواهیم نمود.

یکی از این قوانین ثابت «وصیت» است و فرستاده الهی برای اثبات حقانیت خویش از طریق نصوص و مکتوبات فرستادگان دیگر بر مردم زمان خود دلیل می آورد ، و مردم نیز به واسطه نصوصی که در کتب انبیاء وجود داشت به حقانیت وی پی میبردند .به آیه زیر توجه کنید :

عیسی گفت : [زیرا اگر موسی را تصدیق می کردید، مرا نیز تصدیق می کردید چونکه او دربارہ من نوشته است.(یوحنا ۵ : ۴۵)

عیسی یهودیان را به وجود نصی که در تورات در رابطه با حقانیت او آمده است یادآور می سازد . او بجهت اهمیت این نکته این سخن را بر زبان آورد .

همچنین این نمونه ای از احتجاج عیسی می باشد که در انجیل آمده است :

۱۶ و به ناصره جایی که پرورش یافته بود، رسید و بحسب دستور خود در روز سَبْت به کنیسه درآمده، برای تلاوت برخاست. ۱۷ آنگاه صحیفه اشعیا نبی را بدو دادند و چون کتاب را گشود، موضعی را یافت که مکتوب است ۱۸ «روح خداوند بر من است، زیرا که مرا مسح کرد تا فقیران را بشارت دهم و مرا فرستاد تا شکسته دلان را شفا بخشم و اسیران را به رستگاری و کوران را به بینایی موعظه کنم و تا کوبیدگان را آزاد سازم، ۱۹ و از سال پسندیده خداوند موعظه کنم.» ۲۰ پس کتاب را به هم پیچیده، به خادم سپرد و بنشست و چشمان همه اهل کنیسه بر وی دوخته می‌بود.

علت ارسال رسل

سوم: برخی از افرادی که فترت را به خالی بودن از فرستادگان تفسیر کرده اند –مانند شیخ مکارم شیرازی– در بحث پیشین هدف فرستادن(به سخن ۳، ۱۴ در بحث پیشین «هدف فرستادن نزد علما» مراجعه کنید). این مطلب را اختیار کردند که هدف همان اطاعت همه مردم از فرستادگان یا رهبری مردم به سوی تکامل می باشد. این از یک جهت، از جهت دیگر، از او شنیدیم که فترت را در سخن اخیر خودش این گونه بیان کرده است که فترت، مدتی است که بین مرگ آخرین فرستاده عیسی(ع) و برانگیخته شدن محمد رسول الله(ص) می باشد. (سخن او در بخش پیشین گذشت که می گوید: «در هر حال باید فترت و فاصله ای باشد که بین وفات این فرستادگان و محمد پیامبر(ص) باشد و به همین خاطر قرآن از این فترت نبودن فرستاده یا این سخن تعبیر کرده است: «پس از فترت و فاصله ای از فرستادگان»...» (الامتل فی تفسیر کتاب الله المنزل: ج۳ص۶۶۴). آیا او نظرش این است که این مدت زمانی –طولانی باشد یا کوتاه– نیاز به فرستادگانی ندارد که مردم از آنان اطاعت نمایند یا در این مدت زمانی، مثلاً مردم نیازمند رهبری نیستند و چرا و تفاوت ایشان یا بقیه مردم چیست؟!

این مساله باقی می ماند که گاهی گفته می شود: برخی از روایات وجود دارند که فترت را به «قطع شدن فرستادگان» تفسیر نموده است و ظاهر آن ها این مساله را می رساند که زمان از فرستادگان خالی است؟(مانند مطلبی که در تفسیر قمی و در مورد سخن خداوند متعال نقل شده است: «عَلَى قَفَرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ» «روزگار فترت و خلأ پیامبران» علی(ع) فرمود: «قطع شدن فرستادگان»(تفسیرالقمی: ج۱ص۱۶۴))

پاسخ این است: در نهایت، ظهور مانند این فهم را نمی توان پذیرفت: به این خاطر که با متون بسیار دیگری مخالفت دارد که برخی از آن را بیان نمودیم و دیدیم که برخی از آن ها، قطعی الصدور و الدلاله می باشد و پنهان نیست که در صورتی که ظاهر با مطلب قطعی مخالفت داشته باشد، گرفته نمی شود. بلکه اگر ممکن باشد، تاولی می شود و الا به نظر همگی رد می شود. از جمله تاولی که ممکن است این است که بگوییم: منظور از قطع شدن در آن، قطع شدن روش ظهور و مشهور بودن بین مردم است که معمولاً فرستادگان در شرایط طبیعی بر اساس آن حرکت می کنند و تبدیل شدن آن، به روش فرو رفتن و پنهان شدن که مردم در زمان های فترت، باعث آن می شوند؛ همان طور که توضیح آن به صورت مفصل در بیان معنای صحیح فترت می آید. به

ابزاری اساسی برای تحریک و تشویق مردم به تفکر در وضعیت فاسدی می‌باشد که در آن زندگی می‌کنند؛ و به دنبال آن برخی از آنها به سمت خداوند باز می‌گردند و به او پناه می‌آورند و به این ترتیب گروهی برای پذیرایی از فرستاده و ایمان آوردن به او آمادگی پیدا می‌کنند. ولی در این گستره‌ی ارسال الهی، دنیا آغوش خود را برای اهلس باز می‌کند تا آزمون و ابتلایی برای آنان باشد و وارد جهنم‌شان کند؛ البته پس از سرپیچی آنان از فرستاده‌ای که به سوی آنان فرستاده شده است. اینها شُبُهات را عذری برای سقوط خود قرار می‌دهند و گمان می‌کنند عذرهای واهی‌شان که با آنها از یاری دادن فرستاده سرپیچی کرده‌اند یا به نبرد با او پرداخته‌اند، برای روبه‌رو شدن در پیشگاه خداوند در روز قیامت، کفایت می‌کند.

هنگامی که مؤمنان آنها را یادآور می‌شوند که این وضعیت، شبیه وضعیت امت‌هایی است که پیش‌تر مورد عذاب واقع شدند، چنین پاسخ می‌دهند: این سنت بر پدران ما نیز جاری شد و هیچ غذایی بر آنان نازل، و فرستاده‌ای برای آنان فرستاده نشد؛ این مرد، دروغ‌گو، جادوگر، پیشگو، شاعر یا متوهم است و یا هر عذر و بهانه‌ای که به واسطه‌ی آن، عذر تراشی می‌کنند تا استدلالی برای خودشان پیدا کنند که اگر به بیدار شدن دعوت شوند، از آن علیه فطرت خود و همچنین علیه مؤمنینی که با آنان بحث و جدال می‌کنند، بهره می‌گیرند؛ در حالی که به این ترتیب، آنها در عرصه‌ای جدید قرار گرفته‌اند؛ یعنی روی آوردن دنیا بر آنها «بَدَلْنَا مَكَانَ السَّيِّئَةِ الْحَسَنَةَ» (جای بدی و سختی را به خوشی سپردیم) و در اوج این بهره‌مندی و در حالت سرمستی از نعمت و برخوردار بودن، ناگهان غذایی برای آنان می‌آید؛ در حالی که از آن، آگاهی ندارند. «لَتَمُزَّكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ بِعَمَهُونَ» (سوگند به جان‌ت، آنان در مستی خود سرگردان هستند).

در این هنگام است که پشیمانی دیگر سودی ندارد و صداها بلند می‌شود که پروردگار!! بدبختی ما بر ما چیره شد.... پروردگار!! ما را از آن بیرون بیاور.... و ما ستمکار هستیم.... پروردگار!!.... پروردگار!!.... و پاسخ آنان این گونه می‌آید: «قَالَ احْسَبُوا فِيهَا وَلَا تُكَلِّمُون * إِنَّهُ كَانَ قَرِيبٌ مِّنْ عِبَادِي يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ * فَاتَّخَذْتُمُوهُمْ سَخِرَآ حَتَّىٰ آنسُوکُمْ ذِکْرٰی وَکُنْتُمْ مِّنْهُمْ تَضْحَكُونَ» (گوید: در آتش گم

(لوقا ۴ : ۱۶ – ۱۹)

و همچنین آیه زیر شاهی بر اهمیت نص نزدحارویون می باشد :

فیلیس تتنائیل را یافته، بدو گفت: «آن کسی را که موسی در تورات و انبیا مذکور داشته‌اند، یافته‌ایم که عیسی پسر یوسف ناصری است.»(یوحنا ۱ : ۴۵)

همچنین یحیی به کتاب اشعیا احتجاج نمود :

[یحیی] گفت : «من صدای ندا کننده‌ای در بیابانم که راه خداوند را راست کنید ، چنانکه اشعیا نبی گفت.»(یوحنا ۱ : ۲۳)

در واقع یحیی با این سخنش به آیه ای از عهد قدیم که در ارتباط با خویش بود احتجاج می کرد :

صدای ندا کننده‌ای در بیابان ، راه خداوند را مهیا سازید و طریقی برای خدای ما در صحرا راست نمایید.(اشعیا ۴۰ : ۳)

و از نمونه فرمان های الهی برای انجام وصیت و بشارت به آمدن رسولان بعدی در کتاب مقدس بدین شرح است :

فرمان الهی به موسی نبی برای انجام وصیت و تعیین یوشع بن نون به عنوان وصی نو خداوند به موسی گفت: «اینک ایام مردن تو نزدیک است؛ یوشع را طلب نما و در خیمهٔ اجتماع حاضر شوید تا او را وصیت نمایم.» پس موسی و یوشع رفته، در خیمهٔ اجتماع حاضر شدند.(تثنیه ۳۱ : ۱۴)

فرمان الهی به ایلیای نبی برای تعیین الیشع بن شافاط به عنوان نبی و پیهو ابن نُمشی را به پادشاهی اسرائیل مسح نما، و الیشع بن شافاط را که از آبل مَحْوَله است، مسح کن تا به جای تو نبی بشود.(۱ پادشاهان ۱۹ : ۱۶)

بشارت سموئیل نبی به داود نبی و لزوم تبعیت از سخن سموئیل نبی :

و تمامی اسرائیل نزد داود در حَبْرُون جمع شده، گفتند: «اینک ما استخوانها و گوشت تو می‌باشیم ! و قبل از این نیز هنگامی که شاول پادشا می‌بود، تو اسرائیل را بیرون می‌بردی و درون می‌آوردی؛ و پیهؤ خدایت تو را گفت که: تو قوم من اسرائیل را شبانی خواهی نمود و تو بر قوم من اسرائیل پیشوا خواهی شد! و جمیع مشایخ اسرائیل نزد پادشاه به حَبْرُون آمدند و داود با ایشان به حضور خداوند در حَبْرُون عهد بست، و داود را برحسب کلامی که خداوند به واسطهٔ سموئیل گفته بود به پادشاهی اسرائیل مسح نمودند.(اول تواریخ ۱۱ : ۳–۱)

ا ز طریق آیه بالا میتوان به اهمیت وصیت در کتاب مقدس پی برد. در واقع وصیت راهی ست به جهت شناخت فرستادگان خداوند؛ و باید از خود سوال کرد که اگر وصیت نباشد پس چطور میتوان فرستادگان خداوند را به راحتی شناخت ؟!

پس هماننکه از این آیات نتیجه می شود به طور واضح مشخص میگرددکه علت وجود وصیت و تأکید بر فرستادگان بعدی در چیست !

در واقع موضوع وجود نص و تأکید از سوی انبیاء پیشین یکی از ارکان شناخت فرستادگان الهی می باشد .

همین خاطر همه متون دینی –آیات و روایات– را بدون کنار انداختن هیچ کدامیک از آن ها گرفتیم. در پایان این محور می گویم:

حقیقتی که به روشنی برای فردی که سخن علما را می خواند، واضح می شود که هدف فرستادم را از سویی بیان نمودند و فترت را از سوی دیگری بیان کردند و تناقض و مخالفت و اضطراب، در آن بسیار زیاد است. این مساله به این اشاره دارد که این مساله نزد ایشان به شکل بزرگی روشن نشده است.

در محور دوم از بحث، هدف صحیح فرستادن را بیان می کنیم. همچنین معنای صحیح فترت(را بیان می نماییم) . و می بینیم که بین این دو، هماهنگی و انسجام کاملی است.

هدف حقیقی فرستادن

در محور این بحث، بیان هدف فرستادن حقیقی را روشن گری می کنیم و سخن نهایی در مساله در بیان می کنیم و دلایل قطعی غیر قابل نقض را در این استدلال می آوریم و اینکه با زمان های فترت و ایمان به خالی نبودن حجت، از جهت دیگر موافقت دارد. همچنین –از جهت دوم– موافقت داشتن این مساله با متون دینی که علمای عقاید و تفسیر، اهداف پیشین فرستادن را از آن فهمیدند. همان طور که سخنان علمای دین را مورد بحث قرار می دهیم و برخی از شبهات ملحدین را که به موضوع محل بحث ارتباط دارد، پاسخ می دهیم.

به همین خاطر، دقت ما بر مباحث آتی مُتمرکز می شود:

۱.هدف حقیقی فرستادن.

۲.آیا فرستادن فرستادگان، پدیده ای خاورمیانه ای است؟

۳.فهم اشتباه علمای دین در مورد متون دینی که با هدف فرستادن ارتباط دارد.

۴.هدف حقیقی فرستادن و زمان های فترت ها.

۵.ختم نبوت و فرستادن الهی.

این مساله ای است که بحث در موردش، پس از این و با اجازه خداوند متعال کامل می شود.

۱/۲: هدف حقیقی فرستادن فرستادگان:

پس از روشن شدن باطل بودن مشخص نمودن هدف فرستادن از سوی علما، الان آغاز به بیان هدف حقیقی فرستادن فرستادگان الهی می نماییم. درود خداوند بر همگی ایشان.

۱/۱/۲ –«قطع و از بین بردن عذر» هدف فرستادن می باشد:

خداوند متعال فرمود: «رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ لِّئَلَّا یَکُونَ لِلنَّاسِ عَلٰی اللّٰهِ حِجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَ کَانَ

شوید و با من سخن مگویید * آری، گروهی از بندگان من می‌گفتند: ای پروردگار ما، ایمان آوردیم، ما را پیامرز، و بر ما رحمت آور که تو بهترین رحمت‌آوردگانی * و شما ریشخندشان می‌کردید تا یاد مرا از خاطراتان بزدودند و شما همچنان به آنها می‌خندیدید). (مؤمنون: ۱۰۸ تا ۱۱۰)



(عیسی گفت:): آیا موسی ،تورات را به شما نداده است؟و حال آنکه کسی از شما نیست! که به تورات عمل کند. از برای چه می‌خواهید مرا به قتل رسانید؟» آنگاه همه در جواب گفتند: «تو دیو داری! ...» (یوحنا ۷: ۱۹–۲۰)

آری! هنگامی که جوابی در کار نباشد تهمت ها از چپ و راست بر فرستاده خداوند!

سرازیر می شود .

این حقیقتی ست تلخ که در هر زمان اتفاق افتاده و منحصر به یک زمان نیست . لازم به یادآوری ست که عالمان یهودی به نام فریسیان به دقت احکام شریعت را اجرا می کردند اما منیتشان اجازه نمیداد به آیاتی ایمان آورند که در حقانیت عیسی مسیح بود، از این رو به برخی ایمان آورده و به برخی دیگر در دل کافر بودند ! و این همان نفاق است .

ادامه دارد....



قسمت اول

الله عَزَبِرْا حَکِیْمَا» (نسا۵۱) «پیامبرانی که مژده‌رسان و بیم‌دهنده بودند تا مردم را [در دنیا و آخرت در برابر خدا] پس از فرستادن پیامبران ، عذر و بهانه و حجتی نباشد ؛ و خدا همواره توانای شکست‌ناپذیر و حکیم است.»

خداوند سبحان می فرماید: علت فرستادن فرستادگان، قطع و از بین بردن عذر می باشد؛ هر چند عذر دروغینی از سوی فرد دروغ گو باشد و همان طور که «لولا: چرا این گونه نیست.» در آیات ذیل این مساله را آشکار می نماید:

«وَلَوْ أَنَّا أَهْلَكْنَاهُمْ بِعَذَابٍ مِّن قَبْلِهِ لَقَالُوا رَبَّنَا لَوْ لَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ مِّن قَبْلِ أَن نَّذَلَ وَ نُخْرٰی» (طه۱۳۴) «و اگر آنان را پیش از نزول قرآن هلاک می کردیم ، قطعاً می‌گفتند: ای پروردگار ما! چرا رسولی به سوی ما نفرستادی تا پیش از آنکه خوار و رسوا شویم ، آیات تو را پیروی کنیم.» «وَلَوْ لَا أَن تَصِیْبَهُمْ مُّصِیْبَةٌ بِمَا قَدَّمْتُ أَيْدِيَهُمْ فَيَقُولُوا رَبَّنَا لَوْ لَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ وَ نَكُونُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ» (قصص۴۷) «اگر نه آن بود که به سبب گناھانی که مرتکب شدند غذایی به آنان برسد ، پس بگویند : ای پروردگار ما چرا پیامبری به سوی ما نفرستادی تا از آیاتت پیروی کنیم و از مؤمنان باشیم [بی‌تردید در عذاب کردن و هلاکشان شتاب می‌نمودیم.]]»

ادامه دارد....



آفرینش!

مخلوق، الف و یاء، اول و آخر، ظاهر و باطن

از آنچه ارایه شد، مشخص گردید که هر روحی، متصل به بدنی است که در عوالم سُفلی یعنی عالم‌هایی که پایین‌تر از آن قرار دارد و از ظلمت بیشتری برخوردار است، تجلی دارد. همچنین روشن شد که روح متعالی نمی‌تواند به طور مستقیم با عالم جسمانی اتصال و ارتباط داشته باشد، مگر این که در تمام عوالم آفرینش پایین‌تر از خودش تجلی داشته، تا اینکه به عالم اجسام برسد و به آن متصل شود؛ لذا محرک جسم نمی‌تواند چیزی غیر از نور و ظلمت باشد؛ و حتی این محرک باید نزدیک‌ترین چیز به عالم جسمانی باشد؛ و او حتماً و قطعاً مخلوق بوده است. مخلوق اول یا انسان اول (امام محمد باقر فرمود: (ای جابر! براستی که خدا در بدو خلقت اول حضرت محمد (ص) و خاندان پاک و هدایت شده و هدایت کننده را آفرید.) کافی ج ۱ ص ۴۴۲ و در حدیثی دیگر در بحارالانوار؛ ج ۱ ص ۹۷ از رسول خدا که فرمود: (خدا اولین مخلوق خود را که خلق کرد، عقل بود).

ابو همام الولید بن شجاع بن الولید البغدادی، از ولید بن مسلم، از الأوّزاعی، از یحیی بن ابی کثیر، از ابی سلمه، از ابی هریره، روایت شده که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: از رسول خدا سؤال کردند که چه زمانی شما به نبوت مبعوث شدید؟ فرمودند: هنگامی که آدم در بین روح و بدن بود (روح و بدنش از هم جدا بود) سنن الترمذی ج ۵/ص ۲۴۵ (انسان برزخ) است. پس نقش او (انسان اول) تنها ایجاد خارجی است که آن هم به قدرت خداست و به این ترتیب، خالق حقیقی، صاحب امر است؛ صاحب آن نقشه، اندیشه‌ای که به قدرت او ایجاد شد. آری! انسان اول یا خالق مستقیم در خارج، بر دیگر مخلوقات برتری دارد؛ زیرا او به واسطه اخلاصش، آمادگی لازم برای استقبال اوامر را پیدا کرد و او -طرفی عظیم- گنجینه عظیمی برای قدرت است.

عقل: روحی که مقام کمتری (ادنی) دارد، قبول نمی‌کند که قبل از روحی که مقام بیشتری (اعلی) دارد، آفریده شده است؛ زیرا آن، به وجود اعلی مقاوم شده است و این موضوع، بحث و بیان کیفیت آفرینش خلق، از حقیقت مطلق نیست. ولی اگر بیانی ساده در این رابطه داشته باشیم، مشکلی نیست. پس آن چه که از حقیقت مطلق یا از مخلوقی که نزدیک به حقیقت مطلق صادر شده، نمی‌توان آن را تکرار کرد، و گرنه او مانند همان اولی است نه چیز دیگری خواهد بود، و بدین سبب مخلوقی که بعد از اوست، نسبت به حقیقت مطلق از اولی دورتر خواهد بود؛ یعنی از نظر مقام از اولی پایین‌تر است، و در نتیجه مخلوق اولی در خلق و آفرینش دومی واسطه می‌شود. یعنی همان طوری که خداوند متعال می‌فرماید: (به وسیلهی دستانم): (قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيدِي أَسْتَكْبِرْتَ أَنتَ كَبُزْرٌ أَتَى الْغَالِيْنَ) [ص: ۱۷۵] و این چنین مخلوق اول نسبت به دومی دست خداوند خواهد بود و نیز مخلوق دوم، نسبت به سومی دست خداوند خواهد بود. یعنی آن یک یا دو دست نیست. بلکه دستان زیادی هستند؛ همان‌طوری که خداوند متعال می‌فرماید: (وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ) [الذاریات: ۴۷]. پس عقل می‌گوید: روح محمد (ص) که والاترین مقام را داراست، قبل از روح آدم (ع) که مقام کمتری دارد، خلق شده است و هیچ دلیل عقلی وجود ندارد که این حقیقت را رد کند. اما از آن جایی که آدم در این عالم جسمانی قبل از محمد خلق شده، پس این دلیلی بر سبقت روح آدم نیست؛ چون خلقت جسد و روح ملازم یک دیگر نیستند و آن دو در دو عالم متفاوت‌اند.

و قرآن این دلیل که موافق حکمت و عقل است، آن را تأیید می‌کند. خداوند متعال می‌فرماید: (قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيدِي أَسْتَكْبِرْتَ أَنتَ كَبُزْرٌ أَتَى الْغَالِيْنَ) [ص: ۱۷۵]. و خداوند متعال والاتر از این است که دست داشته باشد، و آن چه که (به وسیلهی دستانم آفریدم)، یعنی به وسیلهی دستان مخلوقی، نیرو و اراده و قدرت او بر خلق در این مقام تمثیل و نمایان شده است و این دست یا روح خلق شده، آدم را آفرید یا در خلق آدم (ع) واسطه شد. پس این روح، پیش از آدم (ع) بود، و این دست یا روح مخلوق همان محمد (ص) و این خواست خداوند سبحان است که برای او دست شود تا آن چه که از خلق و در خلق بخواهد اجراء کند.(وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ) [الذاریات: ۴۷]. و این‌ها همان دستان خداوند هستند که به وسیلهی آن خلق می‌کند، و آن‌ها خلق اوایل مقربون خداوند هستند (هَذَا نَذِيرٌ مِّنَ النَّذْرِ الْأَوَّلِي) [التجم: ۵۶]. و آن‌ها دارای مقام عالی هستند و برای سجده به آدم (ع) مکلف نیستند. (قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ

نشانه‌های ظهور

در کتاب مقدس بارها اشاره شده است که خداوند زمانی از اشرار روی زمین انتقام خواهد گرفت!

بنابراین خداوند می‌گوید برای من منتظر باشید، برای روزی که به پا خواهم خواست برای داوری، زیرا قضاوت من جمع‌آوری ملت‌هاست که مملکت‌ها را گرد هم آورده تا بریزم بر آن‌ها غضب خود را، تمامی خشم شدید خود را! زیرا تمامی ظالمان زمین از آتش غیرت من تحلیل خواهند رفت! ﴿صفینا ۳: ۸﴾

زیرا اینک آن روزی که مثل تنور مشتعل می‌باشد، خواهد آمد و جمیع متکبران و جمیع بدکاران کاه خواهند بود؛ و یهوه صبیوت می‌گوید: آن روز که می‌آید ایشان را چنان خواهد سوزانید که نه ریشه و نه شاخه‌ای برای ایشان باقی خواهد گذاشت؛ اما برای شما که از اسم من می‌ترسید، آفتاب عدالت طلوع خواهد کرد و بر بال‌های وی شفا خواهد بود و شما بیرون آمده، مانند گوساله‌های پرواری جست‌وخیز خواهید کرد؛ و یهوه صبیوت می‌گوید: شریران را پایمال خواهید نمود زیرا در آن روزی که من تعیین نموده‌ام، ایشان زیر کف پایهای شما خاکستر خواهند بود. ﴿ملای ۴: ۳-۱﴾

دشمنی که علف‌های هرز را لابه‌لای گندم‌ها کاشت، شیطان است. فصل درو، آخر زمان است و دروگرها، فرشتگان می‌باشند؛ همان طور که در این حکایت، علف‌های هرز را دسته کردند و سوزاندند، در آخر زمان نیز همین‌طور خواهد شد. ﴿متی ۱۳: ۴۰-۳۹﴾

اما هیچ عذاب در طول تاریخ از سوی خداوند بر ملت‌ها نمی‌رسید جز اینکه فرستاده خداوند مورد تکذیب و رقع می‌شد!

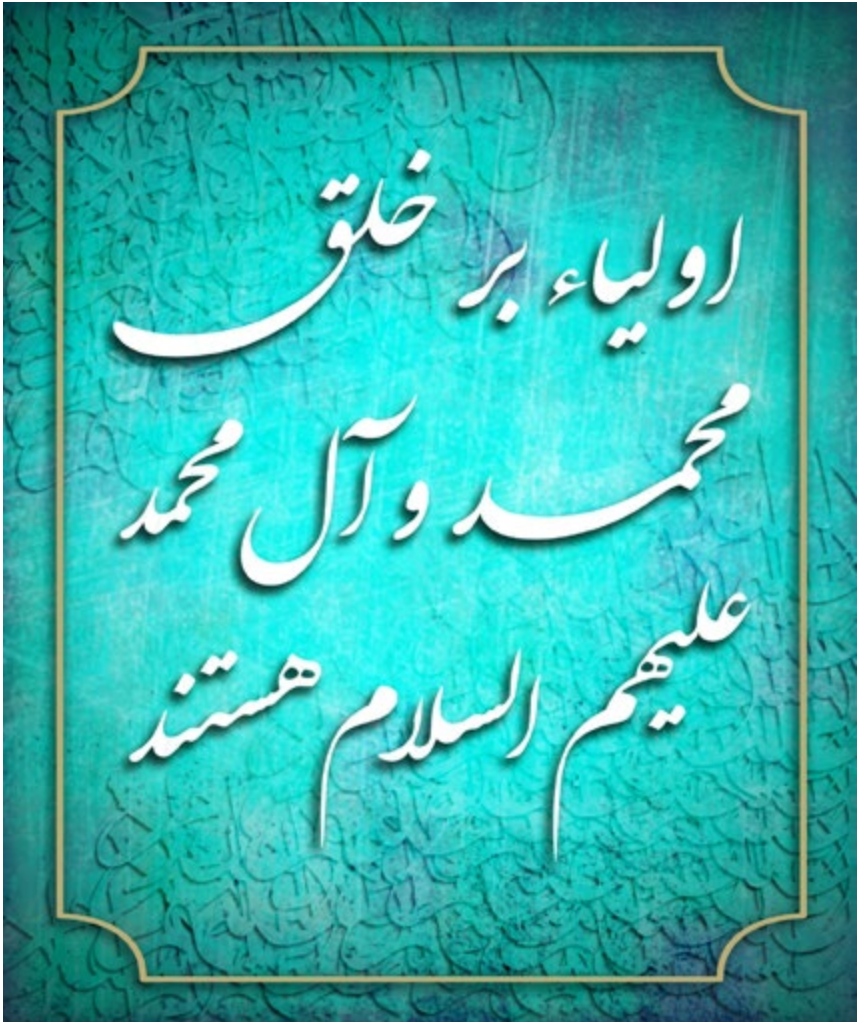
در کتاب مقدس آیاتی وجود دارد که به انتشار عدالت و محبت و ... در روزگار منجی اشاره دارد و قطعاً منظور زمان ظهور منجی نیست بلکه بعد از قیام اوست! و این دو با یکدیگر متفاوت‌اند! و البته اگر خداوند بخواهد بعدها این نکته را به تفصیل از طریق کتاب مقدس آشکار خواهیم کرد! اما آیاتی در این رابطه در کتاب اشعیا موجود است که آن را تقدیم خواهیم کرد:

بلکه مسکینان را به عدالت داوری خواهد کرد و به جهت مظلومان زمین به‌راستی حکم خواهد نمود؛ و جهان را به عصای دهان خویش زده، شریران را به نفخه لب‌های خود خواهد کشت؛ و کمر بند کمرش عدالت خواهد بود و کمر بند میانش امانت؛ و گرگ با بره سکونت خواهد داشت و پلنگ با بزغاله خواهد خوابید و گوساله و شیر و پرواری با هم و طفل کوچک آن‌ها را خواهد راند؛ و گاو با خرس خواهد چرید و بچه‌های آن‌ها با هم خواهند خوابید و شیر مثل گاو کاه خواهد خورد؛ و طفل شیرخواره بر سوراخ مار بازی خواهد کرد و طفل از شیر باز داشته شده دست خود را بر خانه افعی خواهد گذاشت؛ و در تمامی کوه مقدس من ضرر و فسادى نخواهند کرد زیرا که جهان از معرفت خداوند پر خواهد بود مثل آب‌هایی که دریا را می‌پوشاند. ﴿اشعیا ۱۱: ۹-۴﴾

و او امت‌ها را داوری خواهد نمود و قوم‌های بسیاری را تنبیه خواهد کرد و ایشان شمشیرهای خود را برای گاواهن و نیزه‌های خویش را برای آزه‌ها خواهند شکست و امتی بر امتی شمشیر نخواهد کشید و بار دیگر جنگ را نخواهند آموخت. ﴿اشعیا ۲: ۴﴾



بآل محمد عرف الصواب ** وفی آیاتکم نزل الکتاب
هم حجج الإله علی البرایا ** بهم وبجدهم لایستراب
راه نیکی به وسیله ی آل محمد (ص) شناخته شد، و کتاب خدا قرآن در خانه آنان
فرود آمد.
آنان حجت‌های خدا بر مردم‌اند، درباره آنان وجدشان جای هیچ گونه شک و ربیی
نیست.
ادامه دارد...



نظر دیگری انداخت و علی برادرم و وزیرم را اختیار کرد). (الغیبه للنعمانی ب۴ ص ۶۵)
این نگاه از طرف خدای سبحان و متعال بدون مقدمه از رسول الله (ص) نبود. بلکه
منشأ اصلی این نگاه و انتخاب، چیز دیگری است. هنگامی که خدا از مخلوقات خویش
پرسید (الَسْتُ بِرَبِّکُمْ؟)، (آیا من پروردگار شما نیستم؟) پاسخ از مجموعه خلق متفاوت
بود، و مجموعه‌ای پاسخ نداد. اما اولین کسی که پاسخ داد، رسول الله محمد (ص)
بود، پس نخستین امتحان و نخستین شخص سر بلند در آن امتحان، رسول‌الله محمد
(ص) بود. پس این نگاه، و این جواب، اثری دارد و این اثر آن است که خداوند، ایشان
(ص) را به نور ولایت خویش اختصاص داد و به رسالت خویش گمارد. پس رسول
الله (ص) در عالم لاهوت، آیین‌های شد که هر آن‌چه در عالم لاهوت موجود است را
مُنْعَكِس می‌کند و هر آفریده چه از پیامبران مُرسل و چه از ملائکه مقربین یا اوصیای
پاک یا غیر آن‌ها از محمد (ص) آموختند.

مفضل گوید: به ابا عبد الله (ع) عرض کردم: (کیف کنتم حیث کنتم فی الأطلُف؟
یا مفضل کنا عند ربنا لیس عنده احد غیرنا فی ظلّه خضراء نسبحه ونقدسه ونهلله
ونمجده وما من ملک مقرب ولا ذی روح غیرنا حتی بدأ له فی خلق الأشیاء، فخلق ما
شاء کیف شاء من الملائکه وغیرهم ثم انهی علم ذلک الینا)، (چگونه بودید زمانی که
در اطله (سایه‌ها) قرار داشتید؟ فرمود ای مفضل! در حالی در نزد خدا بودیم که کسی
غیر از ما، در اطله خضراء وجود نداشت. تسبیح، تقدیس و تمجید خدا می‌کردیم. نه
ملک مقرب و نه ذی روحی بود؛ تا این‌که هر چه را، هر طور که می‌خواست آفرید، و
علم آن‌ها را به ما وا گذاشت). (الکافی ج ۱ ص ۴۴۱).

و مانند این معنی وارد شده است که حضرت (ص) فرمودند: (فلما سبحتا سبحت
الملائکه ولما قدستا، قدست الملائکه ولما هللنا، هللت الملائکه)، (پس هنگامی که
خدا را تسبیح کردیم، ملائکه نیز تسبیح کردند و هنگامی که او را تقدیس کردیم،
ملائکه نیز تقدیس کردند و هنگامی که تهلیل کردیم، ملائکه نیز تهلیل کردند).
(روایات بسیاری در این مورد هستند. اما یکی از روایات را برگزیدم که علی رغم
طولانی بودن، در بر دارنده‌ی مضامین و معانی عمیق است که آن را به طور کامل
درج کردم: از حضرت امام رضا (ع) از پدران گرامی‌اش (ع) از امیر المؤمنین (ع) نقل
کرد که پیامبر اکرم فرمود: (خدا خلقی را بهتر از من نیافریده و نه گرامی‌تر از من نزد
او هست. علی (ع) عرض کرد: یا رسول الله! شما برتری یا جبرئیل؟ فرمود: یا علی
خداوند برتری بخشیده انبیاء مرسل را بر ملائکه مقرب و مرا برتری بخشیده از تمام
انبیاء مرسل و فضیلت بعد از من مال تو است. ...)

اولیاء بر خلق، محمد و آل محمد (ع) هستند

خداوند اراده کرد که با مخلوقات خود، روبرو شود و در ملک خویش آشکار شود تا

مخلوقات بدانند که مالک آن، خدائی یگانه و فرد و بی نیاز است که نه می‌زاید و نه
زاییده شد و هیچ کس، مشابه او نیست و او بر همه چیز سیطره دارد و ولی و پادشاه
است و او کسی است که آن را به وجود آورد و بنیان گذارد و خلق کرد و با فضل و
احسان خویش بر آن مَنّت نهاد و آن را چیزی قابل ذکر قرار داد؛ بعد از آن که هیچ چیز
نبود. در حالی که در عدم و نیستی بود، آن را ایجاد کرد و ظلمتش را با نور خویش
(که پاک و منزه است) روشن ساخت. اما مواجهه و ظهور در برابر خلق چگونه مُمَسَّر
می‌گردد؟! خداوند سبحان، با اولیای خویش، محمد و آل محمد (ع) ، با خلق خود
روبرو شد و در حدیث قدسی آمده است (كنت کنزاً مخفياً فاجبیت ان یعرف فخلقت
الخلق لاعرف...)، (گنجی پنهان بودم، دوست داشتم شناخته شوم. پس خلق را آفریدم
تا مرا بشناسد...). (شرح الأسماء الحسنی للملا هادی السبزواری ج ۱ ص ۶۴) و عبارت
(خلق را آفریدم تا شناخته شوم) یعنی محمد و آل محمد را آفریدم تا شناخته شوم.
آری! به وسیله‌ی محمد و آل محمد (ع) ، خداوند سبحان شناخته و عبادت می‌شود. و
در حدیثی از معصوم (ع) آمده است: (لا تتفکروا فی ذات الله بل فکروا فی خلق الله)،
(در ذات خداوند تفکر نکنید. بلکه در خلقت او تدبر کنید). (کشف الخفاء ج ۱ ص ۳۱۱).
حدیث روایت شده از رسول الله (ص) است. اما با لفظ (لا تتفکروا فی الله...) و از ائمه
(ع) روایات بسیاری با این مضمون نقل شده از جمله: عن ابی بصیر قال: قال ابو
جعفر (ع): (تکلموا فی خلق الله ولا تکلموا فی الله فإن الکلام فی الله یزداد صاحبه
إلا تحیرا...)، (در مورد خلقت الهی سخن برانید و در مورد خداوند سخن نگوئید؛ زیرا
سخن رانن و تفکر در حقیقت خدا، چیزی جز سرگردانی و حیرت، عاید شخص
نمی‌شود). (الکافی: ۱ ص ۹۲). یعنی برای رسیدن به خدا و عبادت او، به محمد آل
محمد بیندیشید؛ زیرا بنده حقیقی و انسان کاملی که خداوند را به طور حقیقی شناخت
و در مورد خداوند خالص گردید، محمد بن عبد الله (ص) بود. و در روایتی از علی بن
ابی طالب (ع) آمده است: (مررت یوما برجل... الی ان قال... الکلام لرسول الله (ص):
نظر الله سبحانه الی اهل الارض نظرة فاختارنی منهم ثم نظر نظرة فاختار علیا اخی و
وزیری...)، (روزی از مردی رد می‌شدم که کلام رسول الله (ص) را روایت می‌کرد که
فرمودند: خداوند سبحان به اهل زمین نظری کرد، پس مرا از آن اختیار نمود. سپس

روایات درباره خلیفه الله المهدی

چهارم. آن‌چه در عهد جدید (انجیل) نقل شده:

* (۱۵:۲۱) پس بعد از آن‌که غذا خوردند، یسوع (عیسی) به سمعان پطرس فرمود: ای سمعان فرزند یونا، آیا مرا بیش از این‌ها دوست داری؟ فرمود:
بله ای پروردگار، تو میدانی که دوست دارم. عیسی به او فرمود: گوسفندانم را چرا کن

۱۶:۲۱ برای بار دوم عیسی (ع) به سمعان گفت: ای سمعان بن یونا، آیا مرا دوست داری؟ گفت: آری ای پروردگار، تو میدانی که دوست دارم.
به او گفت: گوسفندانم را چرا ببر

۱۷:۲۱ بار سوم به او گفت: ای سمعان بن یونا، آیا مرا دوست داری؟ پس پطرس ناراحت شد، زیرا عیسی (ع) سه بار به او گفته بود که آیا مرا
دوست داری؟ گفت: آری پروردگار، تو همه‌چیز را میدانی. تو میدانی که من دوست دارم. عیسی (ع) به او گفت: گوسفندانم را چرا ببر). (انجیل
یوحنا).

روشن است که سمعان پطرس (شمعون الصفا) همان وصی بعد از عیسی (ع) است. (روایاتی که بیان می‌کنند که پطرس همان وصی عیسی (ع)
بوده در ضمیمه شماره ۴ آمده است).

پس عیسی (ع) یا یسوع، گوسفند و گله نداشته و مقصود از این عبارت همان رعیت او و مؤمنان هستند که شمعون را مأمور نگهداری آن‌ها کرد.

استخلاف سنتی دائمی است که در عالم خارج از آن تخلف نشده است.

خدای سبحان مالک زمین و اهل آن است و در ملک خودش حاکمیت مطلق دارد و برای این‌که این حاکمیت در ملک او به دیگری منتقل شود،
باید خود خداوند (مالک اصلی و حقیقی) فرد مشخصی را به‌عنوان خلیفه و جانشین تعیین کرده و به او رهنمود سازد؛ پس کسی که دخالت بیجا
کرده و خودش یا دیگری را در حوزه مالکیت خداوند به‌عنوان رهبر برگزیند، غاصب خلافت الهی و ظالم و متجاوز بر فرمانروایی و پادشاهی
خداوند محسوب می‌شود.

ما می‌بینیم که سنت خدا این بود که قبل از رسول‌الله محمد (ص) نیز خلایبی را در زمین خود برگزیده بود و رسول‌الله محمد (ص) را نیز برگزید
و بدون شک مردم را پس از رسول‌الله (ص) نیز بدون برگزین خلیفه‌ای رها نکرده است، همچنان که در قرآن کریم آمده است:

(وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ) (و اما کافران می‌گویند: چرا از سوی پروردگارش مجزه‌ای بر او نازل
نشده؟ تو فقط بیم دهنده‌ای و برای هر قومی هدایت‌کننده‌ای است). (قرآن کریم، سوره رعد، آیه ۷).

اما کسی که قائل به تخلف سنت مستمر الهی بعد از رسول‌الله (ص) است، باید این استدلال مبتنی «ملک و حکومت برای خداست و تصرف
آن بدون اجازه او و نص تشخیصی‌اش جایز نیست» را نقض کند. سپس باید دلیل قطعی بر تخلف این سنت الهی که در طول مسیر دین الهی از
آدم تا محمد (ص) ادامه داشته است بیاورد.

حاکمیت در مقام قانون‌گذاری و اجرا مخصوص خداست

از آن‌چه گذشت روشن شد که عقیده خلافت خدا در زمیشت همان عقیده حق است و خداوند خلای خود را در هرزمانی می‌فرستد، چه آشکار
و اعلان کننده باشند که برخی از مردم در صورت وجود قابل، آن‌ها را باری کنند، یا در صورت عدم وجود قابل، پنهان و منزوی باشند؛ پس
دروصورت به‌وسیله این خلای الهی حجت بر مردم اقامه‌شده و عذر آن‌ها منتفی می‌شود: (إِنَّمَا يَكُونُ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ) (قرآن
کریم، سوره نساء، آیه ۱۶۵).

این خلای الهی علت آفرینش یعنی معرفت را محقق می‌کنند و به‌وسیله ایشان خواست خدا در حکومت و ملکش اجرا می‌شود، زیرا آن‌ها تنها راه
رسیدن به این مقصد هستند، چون دیگران از شناخت اراده خدا عاجزند؛ پس چگونه آن اراده را در قلمروی ملک خدا اجرا کنند؟!

در این‌جا لازم به ذکر است که این عقیده حق که قبلا بیان کردیم، با اصلی که هر مؤمن عاقلی آن را درک می‌کنند هماهنگ است. آن اصل
این است که: مالک حقیقی زمین و اهل آن فقط خداست و هیچ‌کسی در ملک خدا بدون اجازه او ولایت و حق تصرف ندارد، درحالی‌که اعتقاد به
حاکمیت مردم چه در مقام تشریع و قانون‌گذاری و چه در اجرا و عمل، به معنای امکان تخلف از این قاعده کلی و عقلی استخلاف است، یعنی
غیر از خدا نیز در ملک او بدون اجازه او ولایت و حاکمیت و حق تصرف دارند و بدیهی است که این عقیده باطل است و چه‌بسا به ابطال لاهوت
مطلق خداوند منجر می‌شود.

به این وسیله قول اهل سنت و دیگر آن‌که می‌گویند تنصیب خلیفه و امام به دست مردم است (به‌وسیله شوری یا بیعت اهل حل و عقد یا غلبه
و چیرگی و فرادستی یا ...) باطل می‌شود.

زمین و اهل آن و آسمان‌ها و آن‌چه در آن‌هاست، همگی مخلوق خداوند هستند و او مالک همه آن‌هاست. پس مُلک، مُلک خداست و بالبداهه
ثابت است که تصرف در هر ملکی مخصوص مالک حقیقی آن است و هیچ‌کسی حق تصرف در ملک دیگری ندارد، مگر با اجازه خود او.
این‌که اهل سنت حق تصرف در ملک خدا را به مردم تفویض کردند و حاکمیت در ملک خدا را به دست مردم دادند و این‌که می‌گویند مردم
حق‌دارند که هرکسی را که بخواهند آن‌هم بدون نص و دلیل قطعی، به‌عنوان حاکم در زمین قرار دهند، در حقیقت غصب حق خدا و تجاوز بر
خدای سبحان است و هیچ راه گزیری ندارند مگر این‌که اقرار کنند که حاکمیت مخصوص خداست و تنصیب امام و خلیفه تنها به دست خداوند
سبحان است.

بدین طریق اثبات می‌شود که حق با آل محمد (ص) است، مگر این‌که نظریه‌پردازان اهل سنت دلیل قطعی اقامه کنند که خداوند به مردم اجازه
داده که هر که را بخواهند به‌عنوان امام و رهبر نصب کنند، درحالی‌که چنین دلیلی وجود ندارد؛ عقاید از ادله قطعی اخذ می‌شود و آن‌ها هیچ دلیل
قطعی بر صحت نظرشان در دست ندارند.

بد نیست این امر را به شکل دیگری بیان کنیم:

اصل در ولایت بر مردم این است که مخصوص خداست و استخلاف (جانشینی) فرع بر این اصل است. لذا خلیفه خدا ولایتش فرع بر ولایت
خداست و کسی حق ندارد ولایت خدا را به کس دیگری منتقل کند مگر با دلیل شرعی قطعی.

بنابراین اصل این است که ولایت بر مردم فقط برای خدا ثابت است و هیچ انسانی بر انسان دیگری مگر با دلیل قطعی، ولایت ندارد؛ اما این‌که
بگویند حاکم (هرکدام از خلفایشان) ولایت بر مردم ندارد، به این معناست که اصل حکومت و حاکمیتش نقض شده و باطل می‌گردد؛ اما این‌که
بگویند که ولایت او بر مردم مانند ولایت شخص نصب‌شده از جانب خداست، پس باید دلیلی قطعی و نصی تشخیصی از سوی خدا برای هر
فردی که مدعی خلافت و ولایتش بر مردم هستند بیاورند.



صفحه رسمی مکتب نجف به زبان فارسی

Facebook.com/AlnajafAlashraf313

تاکتار رسمی هفته نامه زمان ظهور

Telegram.me/Zaman_Zohour

در رسمی انصار امام مهدی (ع) در پالتاک

Asia and Pacific → iran → lil Ansar Emam Mahdi 10313 lil

مکتب رسمی هفته نامه زمان ظهور

Www.Zamanezohoor.Com

مکتب رسمی مکتب نجف به زبان فارسی

Https://Almahdyyoon.Co

مکتب رسمی هفته نامه زمان ظهور

Www.Zamanezohoor.Com